

مثنی مشایی

یادش به خیر! بچه که بودیم، همسایه‌ای داشتیم که از یک طرف با خانه‌ی ما دیوار به دیوار بودند. یادم هست خیلی کوچک بودم، آن قدر که نمی‌توانستم کلمات را درست ادا کنم. روزی دختر همسایه‌مان که مدرسه می‌رفت، از روی دیوار کیسه‌ی زباله‌ای به حیاط خانه‌مان انداخت (این را از سوراخ دیوار فهمیدم!)، طوری که گندش کل حیاط خلوت را گرفت!

به هر طریقی بود رفتم درب خانه‌شان، خودش درب را باز کرد؛ تا مرا دید بی‌مقدمه شروع کرد به دادوبی‌داد! مادرش آمد و جویای ماجرا شد، من که زبان درست و حسابی برای بیان نداشتم، به تبع او شروع کرد به گفتن: «او آمده می‌گوید بروم خانه‌شان و من هم دوست ندارم و او مرا اذیت می‌کند!».

سال‌ها از آن پیچش (!) کودکی‌ام گذشت، لکنت زبانم رفع شد، مدرسه هم رفتم، وارد دانشگاه هم شدم، اما در حیاط خلوت ذهنم، گندی مانده بود از آن سال‌ها و آن دیوار و آن دختر همسایه، تا که فهمیدم رسماً در زندگی‌اش بد آورده؛ شنیدم در خانه‌ای... دسته‌جمعی... گندی... و حالا دیگر خانواده‌اش هم او را طرد کرده‌اند!

بگذریم از دیوار و حیاط و همسایه و گند!

بگذریم...، اما یادمان باشد، همیشه همسایه‌گانی در جوار ما می‌زیند. همسایه‌گانی که هم می‌توانند محرم اسرار باشند و هم مدفن احبار و اخیار. همسایه اگر خوب باشد، می‌شود کانه خودت، اما امان از همسایه‌ی بد که تو را از خودت هم بی‌زار می‌کند.

در حوزه‌ی دیپلوما ۳۰ و ۳۰ یا ۳۰ هم همسایه‌گانی وجود دارند. وقتی رئیس باشی، معاونت به نوعی و تعبیری همسایه‌ی تواند. توی دیپلمات، توی اهل دیسکاشن، توی ایدئولوگ، توی مجری، توی مردمی، توی خادم...

در تاریخ هم (چه از نوع اسلامی و چه غیر اسلامی)، کم نداشته‌ایم و نشنیده‌ایم ثمرات (اعم از نفعات و مضرات) صحابه و اطرافیان خوب و بد را! کم نبوده‌اند صحابه‌ی کم‌خردی که از حضرت رسول (ص)، مسجدنشینی‌هایش را برمی‌داشتند و در کوچه و پس‌کوچه فریاد وا اسلاما سرمی‌دادند و چه تیغ‌ها می‌کشیدند و چه قلب‌ها می‌شکستند و چه کودکان که یتیم نمی‌کردند...

به هر روی این پیشانی مطول را لازم دانستم تا بتوانم با تمام حواس و حواس تمام، حرف خود را خلاصه کنم در این جمله‌ی مولا موسی بن جعفر (ع) که فرمود: «یا هشام! و ما تمّ عقلٌ امریِّ حتّٰی یكون فیهِ خِصالٌ شتی: الکُفْر و الشّرّ منه مأمونان، و الرّشد و الخیر منه مأمولان و فضلٌ ماله مبذولٌ و فضلٌ قوله مکفوفٌ...» و آری... کامل نیست عقل کسی مگر خود، از سخنان زیاد و بی‌فایده‌اش بزداید...

یادم هست رضا امیرخانی (کثرا... امثاله)، جایی در برابر کسی از به‌ظاهر متمدن‌ترین که اعجوبه‌ی منورالافکار آن ۸ سال بوده، گفته بود: «درود بر کسروی!»؛ حالا بنده با تمام ارادت و احترامی که برای رضا امیرخانی و آن گفته‌اش در آن زمان قائلم، باید در مقابل **اسفندیار رحیم مشایی**، بگویم درود بر آن به‌ظاهر متمدن...!

نمی‌دانم باید به کدام مشی جناب معاون دل خوش کرد؛ به پیش‌نهاد ورود بانوان به استادیوم‌ها که همان اوان کار، احمدی‌نژاد را مقابل مراجع تقلید قرار داد، یا به این فضاقت آخری که باز هم تقابلی بود بین سخنان گهربار امام امت و مقام معظم رهبری (قدس... نفسهم الزکیه)، تقابلی آشکار بین تمام آن چه در این سال‌ها معظم‌له سعی در تفهیم آن به مسئولان نظام داشتند و مواضع دولت!

مگر ایشان تأکیدشان بارها این نبوده که «تعریف و تمجید غرب و خاصه امریکا و رژیم جعلی صهیونیست از ما یعنی ننگ»؟! مگر ایشان نفرمودند: «مرز خود با استکبار و امریکا را محرز و مشخص کنید»؟ و... نمی‌دانم به زعم جناب معاون، میراث فرهنگی تا کجا تحدید می‌شود. آیا غیر از این است که ما میراث‌دار فرهنگ والای انقلاب اسلامی هستیم، مگر جز این است که انقلاب فرهنگی ما موازی‌ترین انقلاب تاریخ و شبه قیام به قیام سیدالشهداء (ع) بوده است؟ شما که خود می‌گویی قبل از انقلاب قاری قرآن بودی، در همان قرآن چند جا نوشته است لا تقربوا، کاش ذره‌ای می‌دانستی که برای یک سیاست‌مدار، آن هم از نوع بالادست‌اش، نزدیک شدن به بعضی حوزه‌ها و بعضی مسائل حکم همان لا تقربوا هایی را دارد که شاید روزی در دستگاه نپاوند و صبا آن را فریاد می‌کشیدی‌شان!

اولی و آخری را بی‌خیال، فرهنگ و میراث را فراموش کن که این روزگار بازار عرفان و معنویت بسی داغ‌تر از هر چیزی‌ست. یادم هست چندی پیش جناب مشایی در مراسم تودیع و معارفه معاون سرمایه‌گذاری‌اش در محل هتل لاله، ضمن و ذیل سخنانی مقبول و به‌فرموده، ایراد داشت که: «این انحراف است که کسی زیبایی را در فرار از انسان‌ها جستجو می‌کند. این عرفان نیست که در اتاقی باشد که بوی گل یاس بدهد. آن وقت یک زن دید کارش تمام شود. اگر ما حق هستیم چرا باید در مواجهه با دیگران بترسیم و **ورود یک گردشگر خارجی** به کشور، ما را به هراس بیندازد. هنوز فکر می‌کنند **روسری یک ذره تکان خورد** همه‌چی خرابه، این توهمه این دروغه» مشایی افزود: «**زیبایی وسیله شیطان نمی‌شود؛ این منطق، خیلی وارونه است. منجلاّب وسیله شیطان است، سیاهی، فقر، زشتی، پلشتی و پلیدی وسیله شیطان است. در زیبایی و علم باید خدا را جستجو کرد، در قدرت باید خدا را جستجو کرد، عرفان این است.** البته معنایش این نیست که از فردا هرکسی در خیابان این طرف و آن طرف را نگاه کند و بگوید که من عرفان دارم.»

در جواب حرف‌های **درست و غلط** ایشان عرض می‌کنم که انسان فی‌نفسه، زیبایی را دوست دارد و جذب آن می‌شود. چون خداوند گرایش به زیبایی را در وجود ما قرار داده، صدای زیبا، سخن زیبا، طرح زیبا، نقش زیبا، بنای زیبا، شعر زیبا،

متن زیبا چون آهن ربا ما را به خود جذب می‌کند. به همین دلیل است که خداوند کتاب خود را با زیباترین سبک نازل فرموده است. علاوه بر محتوا، ادبیات قرآن، انتخاب واژگان و سبک قرار گرفتن جملات، آن قدر زیباست که حتی دشمن را به گوش دادن وادار می‌کند. حتماً شنیده‌اید که سردمداران شرک، کسانی مثل ابوسفیان از تاریکی شب استفاده کرده و پشت خانه پیامبر(ص) پنهان می‌شدند تا آیه‌های زیبای قرآن را با صدای زیبایی آن حضرت بشنوند. آقای مشایی، نباید غافل باشیم که شیطان هم از این ابزار استفاده می‌کند. سخن زیبا و ادبیات زیبا، وسیله‌ی کار شیطان نیز هست. قرآن می‌فرماید: در کنار هر پیامبری شیطان‌هایی جنی و انسی حضور دارند تا مردم را با سخنان زیبا اغفال کرده و فریب دهند. " و کذلک جعلنا لكل نبیً عدوًّا شیطین الإنس و الجن یوحی بعضهم إلی بعض زخرف القول غرورا " (۱۱۲ انعام)

در تاریخ می‌خوانیم که هنرمندانی از ایران وارد مدینه شده و مسلمانان را دور خود جمع کرده بودند. داستان رستم و افراسیاب را برای آنان تعریف می‌کردند و آرام آرام، جمعی را از مسجد به محافل قصه خوانی می‌کشاندند. باید هوشیار باشیم فریب زیبایی سخن را نخوریم بل که به محتوای سخن بیندیشیم.

شیطان گناه را زیبا جلوه می‌دهد، آن‌گاه پیش‌نهاد می‌دهد. مثل غذای مسمومی که ظاهرش خوش‌رنگ و خوش‌طعم است، اما عامل نابودی انسان می‌شود. " و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدّهم عن السبیل... " (۳۸ عنکبوت) «شیطان کارهای‌شان را برای‌شان زینت داده بلافاصله آن‌ها را از راه(درست) بازداشت»

آقای مشایی، خطوات شیطان همیشه در کنار ماست و همیشه مترصد ربودن دین ما می‌باشد. اگر شما به خوبی دین اسلام را فهم می‌کنید و می‌گویید: دین اسلام دین شادی‌ست، این را هم فراموش نکنید که همین شادی و زیبایی می‌تواند فتنه بیافریند، کما اینکه آن مجلس کذایی در ترکیه زاینده‌ی همان زیبایی و قوه‌ی زیباپسند بود...

آقای مشایی فراموش نکرده‌ایم ملاقات حضوری‌تان با مسئولین ستاد پی‌گیری ایجاد استان جدید در غرب مازندران در محل هتل رام‌سر، مولد و موطن‌تان را!

همین شمایی که دم از اسلام و دل‌سوزی برای نظام می‌زنید چه‌را آن زمان دل‌تان برای مستضعفین و مردم نسوخت. با سفر رئیس‌جمهوری محترم و بیان مشکلات عدیده‌ای که بر سر راه ایجاد استان مازندران غربی وجود داشت، آب پاکی بر آتش تجزیه‌طلبان ریخته شده بود که شما دوباره روح تجزیه‌طلبی را با آن نشست نسنجیده با مسئولین سمن‌ها در خاکسترشان دمیدید. سخن من با شماست؛ فرض اول را بر این می‌گذارم که تجزیه‌طلبان با بررسی و مطالعاتی که انجام داده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که مشکلات موجود در منطقه با تأسیس استان جدید و جداسازی بخشی از استان مازندران و یا احتمالاً گیلان می‌تواند به سعادت بدل گردد.

مشکلاتی که هم‌اکنون می‌توان به آنها اشاره نمود را می‌توان به چهار دسته‌ی کلی تقسیم کرد که شامل مشکلات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی می‌باشد. بدون آن‌که بخواهم به کالبدشکافی مشکلات مذکور بپردازم تذکر این

مطلب را ضروری می دانم که منشاء همه‌ی مشکلات موجود یا بین‌المللی است، یا منطقه‌ای است و یا ملی و در سطحی کوچکتر استانی. مشکلات بین‌المللی را که نمی‌توان با استان جدید حل کرد و همچنین مشکلات منطقه‌ای و ملی را! و اما مشکلات استانی که همه می‌دانیم سال‌هاست وجود دارد و هیچ ارتباطی هم به مسائل بین‌المللی، منطقه‌ای و ملی ندارد.

اگر استان‌دار قدرت اداره‌ی امور استانی را ندارد، اگر فرمان‌دار فاقد توان مدیریت کارآمد برای حل مشکلات یک شهرستان می‌باشد، اگر نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی و شوراهای اسلامی شهر و روستا قادر نیستند مطالبات مردمی را با تخصص و درایت دنبال کنند و اگر مردم دارای مکانیزم صحیح برای رسیدن به خواسته‌های به‌حق خود نیستند، تقصیر استان مازندران نیست که این همه مشکلات کوچک و بزرگ را لمس می‌کنیم.

دوستانی که با صرف انرژی و هزینه‌های بسیار به دنبال تأسیس استان جدید هستند، آیا تاکنون به دنبال رفع مشکلاتی نظیر آن چه فهرست‌وار اشاره شد رفته‌اند؟

حتماً شما معنا و فاصله‌ی بین بهداشت و درمان را به خوبی می‌دانید و حتماً تقدّم و ارزش پیش‌گیری قبل از وقوع را به خوبی می‌شناسید؟ آیا اگر ما در زمینه‌ی دستورات بهداشتی را رعایت نکرده باشیم و به همان دلیل مبتلا به بیماری شویم و اگر در این زمان چاره‌ی کار حفظ بهداشت باشد، می‌بایست به درمان روی آوریم یا این که باید با صبر و حوصله توجه خودمان را به دستورات بهداشتی متمرکز سازیم تا به مرور، مشکل‌مان برطرف شود؟

کدام مسؤل تاکنون به‌طور جدی برای حل مشکلاتی هم‌چون بی‌کاری، فقر، فساد و... گام برداشته که حل نشده تا ما اکنون بگوییم که حل این مشکلات در تأسیس استان جدید است؟ شما ضعف نمایندگان مردم را در مجلس و شوراهای اسلامی شهر و روستا نمی‌دانید؟ آیا استان‌دار و فرمان‌داران محترم خود را بی‌عیب و نقص می‌دانند و عقیده دارند که همه‌ی آن چه باید انجام می‌داده‌اند، به انجام رسانده‌اند؟ آیا اگر بین مردم و مسؤلان استان هم‌دلی مورد نیاز به وجود آید و آن‌گاه برنامه‌های مشترک‌شان عملی گردد، ذره‌ای از مشکلات موجود باقی خواهد ماند؟

راه به‌دست آوردن این هم‌دلی هم، استعانت از جامعه‌شناسان، روان‌شناسان، روان‌شناسان اجتماعی، حقوق‌دانان و مسؤلانی‌ست که دلسوزتر و متخصص‌تراند، نه نشست‌های خصوصی! به نظر بنده شما در آن مسئله‌ی خاص (طرح تجزیه استان مازندران در راه تأسیس استان جدید)، دچار پرهیز و گریز شدید. پرهیز از بیان مشکلات اصلی و آن‌گاه راه حل‌های واقعی، و گریز از مسؤلیت‌پذیری بسیاری از مشکلات موجود.

اما فرض دوم این است که عده‌ای سوار بر موج تغییرات و تحولات کشوراند و همیشه ماهرانه منافع شخصی و گروهی خود که فرسنگ‌ها با منافع مردم و مملکت فاصله دارد را جستجو می‌کنند، افرادی که در این گروه جای می‌گیرند کسانی هستند که جز منافع خود منافع دیگری را نه می‌بینند و نه می‌شناسند. به نظر می‌رسد که مردم بهتر از هرکس دیگری اینان را می‌شناسند، شما را نمی‌دانم...!

آقای مشایی مگر آدمی چه قدر می‌تواند در عمر مسئولیت و مدیریت‌اش حاشیه داشته باشد؟ آن هم حواشی نامربوط به حوزه‌ی مدیریتی‌اش!

زمانی به قسمت مدیریتی شخصیت شما دل‌خوش بودم و شما را مدیری موفق و شایسته می‌دانستم، اما حالا هرچه سعی می‌کنم، قسمتی نمی‌یابم که به آن دل‌خوش باشم!

افضح فرمایشات جناب عالی همین مسئله‌ی دوستی با ملت اسرائیل است که با افتخار آن‌ها را تأکید کردید؛ درود بر عبدا... نوری که مردانه جواب و جزای حرفش را به جان کشید و نیامد در تلویزیون ۷۰ میلیون انسان را به بازی بگیرد و بگوید: «من برای فراگیری و رساندن جامعیت دوستی مردم ایران با دیگر ملت‌ها و مردم جهان، گفته‌ام ما با تمام ملت‌ها دوستیم، حتا با ملت اسرائیل!»

درود بر گل‌سرخ‌ی که مردانه در دادگاه کذا درود فرستاد بر حسین(ع) پسر امیرالمومنین(ع)، اولین آزادمرد خاورمیانه و وارد مباحثی که هیچ ربطی به او نداشت، نشد! حالا شما جناب معاون برای اثبات ولنگاری تورسیم، می‌آیی و مرزهای عرفان را تحدید و ترسیم می‌کنی؟!!

قدیم‌ترها که در مورد جناب معاون حرص می‌خوردم و هی از خود می‌پرسیدم چرا احمدی‌نژاد در برابر او و حرف‌هایش کوتاه می‌آید، فکر می‌کردم از آن دسته آدم‌هایی باشد که حرفی را می‌زند تا روزگارش بگذرد، از آن‌هایی که طبق مذاق و مشام آن‌طرفی‌ها چیزهایی می‌گویند؛ اما حالا به وضوح دریافته‌ام اصلاً این‌طور نیست، بل ایشان اگر نگویم تمام حرف‌هایش، غالب سخنان و استظهاراتش در باب مسائل مختلف، با برنامه‌ریزی‌ست. مثلاً همین که روسری اگر تکان خورد و بحث توریست زن، اگر در پازل زمان - صحبت‌های مشایی، کنار هم بچینی‌شان، می‌بینی استبعادی ندارد که کمی بعدتر در ۲۹ تیر ۸۷، در همایش نوآوری در صنعت گردشگری، نسبت به آینده‌ی گردشگری اظهار امیدواری کند و بگوید: «در گردشگری به روزی خواهیم رسید که دیگر کسی برای ورود به ایران، نیاز به ویزا نداشته باشد!»

رضا امیرخانی می‌گفت: «در همه‌ی آنهایی که از آنها تنفر دارد، چیزی هست که در قیاس با اب... برتری دارند». (البته آنهایی که اهل مفهوم مخالف هستند، می‌دانند این حرف یعنی چه!؛) حالا همان جمله را عیناً می‌آورم و به قرینه‌ی معنوی حذف می‌کنم و تکرارش نمی‌کنم!

شاید در بحبوحه‌ی سخنان نسنجیده‌ی جناب رئیس میراث، کم‌تر کسی مراسم ولیمه‌ی او در رستوران صحرا را یادش باشد. یا فردایش را که روزنامه‌ی جمهوری اسلامی خبری را منتشر ساخت که براساس آن میهمان‌داران زن در میهمانی جناب معاون حضور یافته بودند؛ شاید کسی یادش نباشد ایدئولوگ مباحث اخلاقی - اعتقادی کابینه، چه قدر برآشفته از آن خبر! شاید کسی یادش نباشد آن جوایبه‌ی بلندبالایی که جناب معاون چندی قبل از سمت جدیدش - ریاست سازمان مطالعات جهانی شدن - روانه‌ی ساختمان روزنامه‌ی جمهوری اسلامی کرد را، همان تکذیبیه‌ی فکاهی را، همان را که در آن این چنین از خود دفاع کرد: «این خبر با هدف تخریب وجهه‌ی این‌جانب و تعدادی از مسئولان محترم دولت و نظام منتشر شده است.» مشایی در پایان جوابیه‌اش، طرح این مسئله به نقل از «ظریفی» را محتمل دانست که: «شاید در آن شب فرشته‌گان

و حوریان بهشتی برای خدمت به مؤمنین آمده بودند که میزبان و میهمان از دیدن آن ناتوان بوده، ولی صاحبان دیده‌ی بصیرت بهره برده باشند!» شاید کسی یادش نباشد همه‌ی این‌ها را، اما رجای واثق دارم مهندس الکترونیک سال‌های دور و رئیس سابق سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران، مدیر کل سابق اجتماعی وزارت کشور، مدیر شبکه‌های رادیویی پیام و تهران و معاون و رئیس امروز، خود حتماً تک تک آن‌ها را به یاد خواهد داشت. او حتماً یادش هست مشاورین جوانی را که هم‌چون دلفین‌های مجنون، پای داعیه‌ی خود مبنی بر قرابت فکری او به برخی انجمن‌های شکست‌خورده‌ی دهه‌ی ۶۰ ماندند و خود را بر ساحل استعفا از شهرداری کوفتند. جناب معاون حتماً به یاد خواهد آورد تمام مصاحبه‌های جنجالی‌اش را؛ اما به مستربین شطحیات اعتقادی - اخلاقی دولت می‌گویم: روزی خواهد آمد که باید در پیش‌گاه حضرتش که انتظارش را اولویت اول حوزه‌ی اندیشه و اول دیدگاه حوزه‌ی مدیریتی‌اش در سازمان مطالعات جهانی شدن می‌داند، به تمامه بایستد و به امام و شهداء و آرمان بلندشان پاسخ دهد که به‌راستی منظورش از دشمنی نداشتن و دوستی با ملت اسرائیل و امریکا چیست؟ یا بگوید این که ملت امریکا از برترین ملت‌ها هستند یعنی چه؟ منظورش همان ملتی‌ست که سال‌ها جفا به رنگین‌پوست‌ها کردند؟

من نمی‌دانم پای اجتهاد مشایی را کدام عالم امضاء کرده که این قدر اعتماد به نفس دارد... جناب معاون بترس از روزی که نتوان بوی گندی را تحمل کرد، بترس که حیاط خلوت سیاست بسی کوچک‌تر از حیاط خلوت خانه‌ی قدیمی ماست و حیات مسئولیت نیز!

والسلام علی عبادا.. الصالحین

محمد مهدوی اشرف

۸۷/۵/۲۵